

وصیت یوان خلد در شرف وفات

امام صادق علیه السلام از پدرانش... از امیرالمؤمنین علی علیه السلام خبر داد که رسول الله صلی الله علیه و آله در شب وفاتش به امام علی علیه السلام فرمود: ای ابی الحسن کاغذ و دواتی بیاور، رسول الله صلی الله علیه و آله وصیتش را به امام علی علیه السلام املاء نمود تا به جایی رسید که فرمود:

یا علی، بعد از من دوازده امام است و بعد از آن‌ها دوازده مهدی خواهد بود... تا به فرزندش «محمد» مستحفظ از آل محمد واگذار نماید. آن‌ها دوازده امام هستند و پس از آن‌ها، دوازده مهدی خواهند بود؛ پس «هرگاه وفاتش رسید، وصیت و جانشینی را به فرزندش که نخستین نزدیکان است، تسلیم می‌نماید. او سه نام دارد؛ نامی مانند نام من و نام پدرم و آن عبدالله و احمد و اسم سوم مهدی است و او اولین مؤمنین است.

ترجمه کتاب غیبت نسخ طبرستان ص ۲۰۰ ج ۱۱۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مبادا این روزهای مبارک را از دست بدهید و بهره خود را تباه کنید. حتی در حین کارهای روزمره می‌توانید تسبیح بگویید، استغفار کنید و ذکر بگویید. بیاموزید، بدانید، خالص شوید و از خداوند بخواهید که نزد او از بهره‌مندترین بندگان باشد، از هر خیری که فرو می‌فرستد و هر شری که دفع می‌کند. به خدا سوگند! این روزها روزهای مسابقه و رقابت برای نزدیک شدن به خدا و رسیدن به منزلت رفیع، نزد اوست و چه رقابت نیکویی است...

پیام فیس‌نو، ۲۰ آوریل ۲۰۱۵، اول رجب ۱۴۳۶

دیکتاتوری

بزرگ‌ترین کشور دموکراتیک دنیا با دیکتاتوری اداره می‌شود

با وجود اینکه نظام حکومتی آمریکا به ظاهر دموکراسی است؛ اما با مردم دنیا با بدترین روش‌های دیکتاتوری و زورگویی رفتار می‌کند و این تناقضی است واضح! کسی که طرز تفکری استوار و پایدار دارد باید در هر زمان و مکانی و بی‌هیچ استثنایی این طرز فکر خود را بر همگان پیاده نماید؛ درحالی‌که آمریکا، به خواری کشیدن مردم زمین و مسلط شدن بر آنان را می‌خواهد و به‌طور خاص با مسلمانان با تحقیر و توهین رفتار می‌کند؛ زیرا آنان می‌دانند که فرجام آمریکا به‌دستان امام مهدی علیه السلام است و می‌دانند که او رهبر و پیشوای مسلمانان است و حتی مسلمانان آمریکایی در داخل آمریکا با تبعیض دست‌وپنجه نرم می‌کنند؛ پس این دموکراسی کجاست؟ سید احمد الحسن، کتاب «حاکمیت خدا، نه حاکمیت مردم»

نسب سید احمد الحسن

سید احمدالحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمدبن‌الحسن العسکری علیه السلام می‌باشد. سید احمدالحسن، وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام می‌باشد که برای هدایت و زمینه‌سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول‌الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را دادند؛ و فرستاده‌ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان می‌باشد. ایشان دعوت الهی خود را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ میلادی در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی علیه السلام همچون دعوت رسول‌الله صلی الله علیه و آله به همه جهان انتشار یافت. ایشان برای اثبات حقانیت خود، به قانون معرفت حجت‌های الهی احتجاج می‌کنند؛ این قانون از سه اصل تشکیل می‌شود: ۱ «نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول‌الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده‌اند و نام مبارک احمد به‌عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است. ۲ «علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده‌اند و با آن، همه علمای ادیان را به تحدی فرا خوانده. ۳ «پرچم البیعه‌الله «دعوت به حاکمیت خدا»

سردبیر

بزرگ‌منشی و ادب خصومت

اراده خداوند بر این است که انسان‌ها در نظر و عقیده اختلاف‌نظر داشته باشند که همین مسئله در طول تاریخ شاید جنگ و خونریزی و شاید هم‌جواری را ایجاد کرده باشد. ولی همیشه این اختلاف وجود داشته است. نکته مهم این است که ادب اختلاف چقدر در میان مردم بوده است؛ و این خصومت به چه مقدار از اخلاق پیروی کرده است که به آزار و اذیت و تهمت و تکفیر نینجامد؟ آیا همان‌گونه که عقیده خود را محترم می‌بینیم درباره عقیده دیگران نیز همین نظر را داریم؟ علی‌رغم اینکه ممکن است عقیده‌های دیگر را قبول نداشته و درصدد اثبات بطلان آن باشیم.

حال سؤال این است که فرزندان یک مذهب چقدر می‌توانند باهم اختلاف‌نظر داشته باشند که یکدیگر را به انواع تهمت‌ها و خروج از مذهب و دین متهم کنند؟! و متأسفانه هرگونه وسیله‌ای را جهت مبارزه با یکدیگر بکار ببرند.

در سال‌های گذشته و خصوصاً دو سه سال اخیر مخالفان دعوت یمانی بعد از عجز در تقابل علمی، متأسفانه ادب گفتگو را از دست داده و به آزار و اذیت و زندانی کردن مؤمنین به دعوت روی آوردند؛ و برای توجیه کار خود از افرادی استفاده کردند که الفبای ادب گفتگو را نمی‌دانند و فضای مجازی را بهترین جولانگاه این افراد فرض کرده و شروع به جوسازی مسموم علیه دعوت کرده‌اند و درصدد این بودند که هرچه بیشتر مردم را از گرویدن به حق بازدارند؛ و متأسفانه عده‌ای از مردم، فریب ظاهر مقدس‌گونه این افراد را خوردند و بدون تحقیق به نقل اکاذیب این افراد در فضای مجازی پرداختند. بطبع اگر اختلاف عقیدتی باشد، هر دو طرف به ارائه دلیل پرداخته و دلیل به جدال دلیل می‌رود و هرکدام علمی‌تر و منطقی‌تر باشد پذیرفته می‌شود؛ در غیر این صورت اگر درصدد انتقام از صاحب دلیل منطقی برآیند، جامعه تبدیل به میدان کارزار وحشیانه‌ای خواهد شد که متأسفانه عقیده و ارزش‌های انسانی قربانی این کارزار خواهد بود.

بایستی این فرهنگ را در جامعه نهادینه کنیم که اگر در مورد مسئله‌ای با هم اختلاف پیدا می‌کنیم به دنبال حقیقت باشیم، نه در پی دشمن؛ و این طور نباشد که اصول اخلاقی را زیر پا بگذاریم تا حرف خود را به کرسی بنشانیم؛ بلکه حتی با خصم خویش عادلانه تعامل کنیم.

دعوت یمانی با هیچ‌کس دشمنی ندارد؛ بلکه صرفاً دعوتی اعتقادی است که اعتقادات آن از نظر هیچ چوبنده حقی پنهان نیست، جز اینکه باید گل‌ها را از چشم‌ها شست!



آیا زیست‌شناسی تکاملی، چندهمسری را تأیید می‌کند؟!

زیست‌شناسی تکاملی، زن‌ها و چندهمسری

احمدالحسن می‌نویسد:

در اینجا می‌خواهم به بحث‌وبررسی این مسئله از دید زیست‌شناسی ژنتیکی پردازم، تا به پرسش زیر پاسخ گفته شود: آیا زن‌های یک مذکر، وی را به‌سوی ارتباط با بیش از یک مؤنث سوق می‌دهند یا خیر؟

ادامه مطلب در صفحه دوم

منزجیت

از شما می‌پرسم اگر شخصی را با این مشخصات بر روی زمین یافتی آیا سزاوار نیست از وی پیروی کنی؟

ادامه مطلب در صفحه دوم

ترجمان عملی توحید

بخش دوم، گشتن «من»

قسمت اول

چهار سال پیش این مورد از پیچیده‌ترین موارد در سطح عملی محسوب می‌شد. «زبان» چه بسیار در مورد کشتن «من» سخن‌فرسایی می‌کند، ولی مشکل «جوارحی» (عملی) و قبل از آن «جوانحی» (قلبی) این است که: گشتن «من» در عمل چگونه به انجام می‌رسد؟



ادامه مطلب در صفحه سوم

اهل بیت علیهم السلام، ترجمان قرآن

ترجمان قرآن
علیه السلام
از بیت

قرآن کریم

آخرین کتاب الهی است که از طرف خداوند

نازل شده و خودش مسئولیت حفاظت آن

از هرگونه تحریف را برعهده گرفته است

از این روی فرماید:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (حجر، ۹)

ادامه مطلب در صفحه چهارم

عمرت را صرف نیک بختی مردمان و جلوگیری از تجاوز و ظلم در حق ایشان کنی، کاری است بس دشوار! اینکه همچون امام حسین(ع) همه‌چیز خویش را در راه خدا بدهی، کاری است بس دشوار!

سلام بر تو ای ابا عبدالله! پدر و مادرم به فدایت باد. همه‌چیز خویش را فدا کردی و هیچ باقی نگذاشتی، حتی زنان و طفل شیرخوارت را؛ و برای آنان که تو را یاری نمودند، بهانه‌ای باقی نگذاشتی.

ای سروران! اگر شما صرفاً به تحصیل علوم و عبادات خود بسنده کنید، هر آنچه طاغوتیان خواسته‌اند به آن‌ها بخشیده‌اید؛ چرا که آنان می‌خواهند شما را به مشتی عابد مبدل سازند، نه عالم؛ هرچند عالمی را که امر به‌معروف و نهی از‌منکر نمی‌کند، نمی‌توان آراسته به صفت عابد بودن دانست! آنچه از مصومین علیهم السلام وارد شده به این مضمون است که یک عالم از هفتاد عابد برتر است؛ چرا که هم‌وغم عالم این است که مردم را برهاند؛ اما عابد تنها به رهانیدن خویشتن می‌اندیشد.

از امام صادق(ع) روایت شده: «آنکه حدیث ما را بسیار روایت می‌کند و قلوب شیعیان ما را با آن محکم و استوار می‌سازد از هزار عابد برتر است.» (کافی، ج ۱، ص ۳۳). پایان کلام سید احمدالحسن.»

(به نقل از کتاب گوساله، ج ۱، نوشته سید احمدالحسن(ع)

رمز نجات امت

از شما می‌پرسم اگر شخصی را با این مشخصات بر روی زمین یافتی آیا سزاوار نیست از وی پیروی کنی؟

از احمدالحسن پیروی کردم چرا که به میزان عدل الهی و به مسیر حق و مساوات دعوت می‌کند؛ که انسان‌ها با گرایش و بینش‌های متفاوت آن را می‌پذیرند.

بله؛ از ایشان پیروی کردم چون فرمودند:

«امروز بر علما واجب است که به اصلاح امت اسلامی برخیزند. آنچه بر ایشان واجب است پذیرفتن سنگینی رسالتی است که خود را در معرض آن قرار داده‌اند. شما ای طلبه‌های علوم دینی و ای علمای اسلام (چه شیعه و چه سنی) آیا بر این باورید که همهٔ آنچه شما به آن مکلفید همین تحصیل علوم عقلی و نقلی است، آن‌هم بدون هیچ عملی؟! بدون امر به‌معروف و نهی از منکر؟! بدون تکلیفتان که اصلاح امت و تبلیغ و انذار مردمان و جهاد در راه خدا با عزیزترین و نفیس‌ترین دارایی‌هایتان است؟!‌

اگر چنین می‌پندارید باید به شما بگویم سخت در اشتباهید!

تحصیل علوم عقلی و نقلی کار دشواری نیست، اما اینکه غذای خود را سه روز به اسیر و در راه مانده و مسکین بدهی درحالی که شکمت از گرسنگی به پشتت بچسبد -چنانکه امیرالمؤمنین(ع) عمل نمود- کاری است بس دشوار. اینکه



رمز نجات امت

رمز نجات امت

هیچ نظامی در دنیا پیدا نمی‌شود که ادعای آزادی مطلق داشته باشد؛ حتی نظام دموکراسی محدودیت‌هایی برای آزادی افراد و گروه‌ها وضع می‌کند؛ اما مقدار این قیدوبندهایی که آزادی را محدود می‌کند چقدر باید باشد؟ و تا چه حد می‌توان زمام افراد و گروه‌ها را برای رسیدن به آنچه می‌خواهند، آزاد گذاشت؟! در دموکراسی، این مردم هستند که محدودیت‌های آزادی را وضع می‌کنند و قطعاً دچار اشتباه می‌شوند و بیشترشان، شتابان به دنبال شهوات می‌روند؛ به همین دلیل است که قیدوبندهای آزادی در نظام دموکراسی بر دین، اصلاح و امر به‌معروف و نهی از منکر وضع می‌شود؛ زیرا در دین الهی قانون دیگری وجود دارد که با قانون وضع‌شدهٔ مردم در تضاد است و این قانون «قانون الهی» است. در دموکراسی، آزادی به تخلیهٔ شهوانی، فساد کردن، به تباهی کشیدن و غوطه‌ور شدن در محرّمات الهی اطلاق می‌شود و در نتیجه، تمام جوامعی که دموکراسی در آن‌ها پیاده می‌شود جوامعی سُست و از هم پاشیده هستند؛ زیرا قانون وضع‌شده، از زنا، فساد، شراب‌خواری، برهنگی زنان و جلوه‌های دیگر فساد حمایت می‌کند!

(سیداحمدالحسن، کتاب «حاکمیت خدا، نه حاکمیت مردم»)

آیا زیست‌شناسی تکاملی، چندهمسری را تأیید می‌کند؟!

زیست‌شناسی تکاملی، ژن‌ها و چندهمسری احمدالحسن می‌نویسد:

در اینجا می‌خواهم به بحث‌وبررسی این مسئله از دید زیست‌شناسی ژنتیکی بپردازم، تا به پرسش زیر پاسخ گفته شود: آیا ژن‌های یک مذکر، وی را به‌سوی ارتباط با بیش از یک مؤنث سوق می‌دهند یا خیر؟

واقعیت این است که امکان ندارد بدون فهم نظریهٔ تکامل و استراتژی‌های تکامل در زندگی روی این زمین، بتوان [مفاهیم] «مرد» و «زن» را به شکل صحیح و دقیق درک کرد؛ به‌طوری‌که بتوان در پژوهش‌های استوار و پایداری که در خصوص مشکلات اجتماعی و روانی انجام می‌شود، بر این دو مفهوم تکیه نمود.

مذکر و مؤنث، به‌عنوان «جسد» (بدن) عبارت‌اند از:

مستعمره‌هایی ژنتیکی که به‌عنوان ابزاری برای انتقال و بقای ژن‌ها نسل‌اندرنسل- از طریق مشارکت و همکاری ژنتیکی در فرزندان به کار گرفته می‌شوند؛ و به‌طورمعمول این مشارکت و همکاری، جز از طریق تلاقی جنسی صورت نمی‌پذیرد، که به‌نوبهٔ خود علتی برای شکل‌گیری خانواده و ارتباط عاطفی میان جنس نر و جنس ماده است؛ ارتباطی که نیازمندیم آن را به شکل صحیح و دقیق درک کنیم تا بتوانیم بسیاری از مشکلات اجتماعی، عقده‌ها و بحران‌های روانی را درک کنیم تا برای فراهم آمدن راه‌حل‌هایی ثمربخش و صحیح برای این مشکلات زمینه‌سازی شود. بنابراین ما نیاز مبرمی به دقت‌نظر در خصوص طبیعت رفتار «جنس نر» در برابر «جنس ماده» و طبیعت رفتار «جنس ماده» در برابر «جنس نر» داریم.

تکامل به‌طورمعمول- چه رفتار جنسی را بر حیوان مذکر تحمیل می‌کند؟

و تکامل به‌طورمعمول- چه رفتار جنسی را بر حیوان مؤنث تحمیل می‌کند؟

طبیعتاً دانشمندان زیست‌شناسی تکاملی، پژوهش‌های بسیاری برای شناخت این رفتار انجام داده‌اند.

و چکیدهٔ این پژوهش‌ها عبارت است از:

استراتژی جنس مذکر- از دید تکاملی- عبارت است از اینکه برای انتشار ژن‌های خود در گسترده‌ترین محدودهٔ ممکن تلاش می‌کند؛ بدون هیچ توجهی به آنچه جنس ماده به‌خاطر توجه نشان‌دادن به این ژن‌ها تحمل خواهد کرد؛ اما استراتژی جنس مؤنث از- دید تکاملی- عبارت است از جست‌وجوی شریکی وفادار. جنس ماده نیز می‌خواهد ژن‌های خودش را در گسترده‌ترین محدودهٔ ممکن منتشر کند ولی تلاش می‌کند همراه خود شریکی وفادار داشته باشد؛ شریکی که نسبت به فرزندانی که ژن‌های مذکر و مؤنث را به‌طور هم‌زمان- در خود دارند توجه نشان دهد.

دلیل این دو حالت متفاوت یعنی تمایل داشتن جنس نر برای برقرارکردن ارتباط جنسی با چندین ماده تا ژن‌های خودش را در گسترده‌ترین محدوده منتشر کند و تمایل داشتن جنس مؤنث برای یافتن یک نر وفادار برای منتشر کردن ژن‌های خودش- عبارت است از اینکه جنس مذکر، ژن‌هایی بدون مواد غذایی و بدون هیچ مراقبتی (اسپرِم، این ژن‌ها را با خود حمل می‌کند) ارائه می‌کند؛ درحالی‌که جنس ماده، ژن‌هایی در محاصرهٔ اندوختهٔ غذایی و برخوردار از توجه و مراقبت عرضه می‌کند (تخمک که شامل ژن‌ها و اندوختهٔ غذایی است؛ به‌علاوه مراقبت و نگهداری پس از شکسته‌شدن تخم. که این مراقبت می‌تواند در لانهٔ پرنده انجام شود، در رحم زن باشد، در کیسهٔ کانگورو انجام شود یا در محیط بیرونی صورت پذیرد).

به همین دلیل در تاریخ تکاملی، میان این دو استراتژی کشمکشی پرا التهاب وجود داشته است و آنچه ما در جهان بیرونی شاهد هستیم چیزی جز نتیجهٔ این کشمکش در طول تاریخ تکاملی نیست؛ و طبیعتاً این معرکه، پیوسته ادامه‌دار و پرا التهاب بوده است. قطعاً استراتژی جنس مؤنث، مجموعهٔ ژنی را وادار می‌کند برای مشکلاتش با جنس مذکر راه‌حل‌هایی پدید آورد، ولی باقی‌مانده‌ای از مجموعهٔ ژنتیکی جنس مذکر، مُستعمرات ژنتیکی (بدن‌های جنس مذکر) را به‌سوی یافتن ابزارهایی پیچیده برای خنثی کردن آنچه مجموعهٔ ژنتیکی جنس ماده در جهت وادار کردن او برای وفادار بودن به مستعمره‌های ژنتیکی جنس مؤنث (بدن‌های جنس مؤنث) انجام داده است سوق می‌دهد.

افراد جنس نر، لانه و خانه می‌سازند، آن‌ها را زینت می‌دهند و برای جنس ماده غذا فراهم می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که تکالیفی در جهت اطاعت، احترام و فرمان‌برداری از جنس ماده را برایش جلوه‌گر می‌سازند تا در نهایت، توجه جنس

ماده را به خود جلب کنند و او ازدواج و مشارکت ژنتیکی با گنج ارزشمند خود در طبیعت (یعنی تخمک) را می‌پذیرد.

مقدمهٔ بالا، با اختصار بسیار بود و چه‌بسا کسی که می‌خواهد آن را با دقت درک کند، نیازمند آگاهی از نظریهٔ تکامل به‌صورتی صحیح و از منابعش- باشد.

اما اگر شما نمی‌خواهی تلاشی برای فهمیدن این مقدمه به خرج بدهی، مَخْلَص کلام بالا عبارت است از اینکه «جنس مؤنث حیوانی» (از جمله جنس مؤنث انسان) از آنجاکه مستعمره‌ای ژنتیکی است غالباً به دنبال همسری وفادار است تا با او ارتباط برقرار کند؛ اما «جنس مذکر حیوانی» به دنبال شریک مؤنث می‌گردد تا بپذیرد که او از الطاف و مواهبی که [جنس مؤنث] برای ژن‌های خودش و ژن‌های شریکش عرضه می‌کند سودجویی کند؛ الطاف و مواهبی که از تخم شروع می‌شود و چه‌بسا تا به استقلال رسیدن محصول جدید (یعنی فرزندان) پایان نمی‌پذیرد.



با توجه به آنچه در بالا تقدیم شد، میان جنس مذکر و جنس مؤنث در نوع بشر، در طول این مسیر تکاملی چه چیزی حاصل شده است؟

جنس مذکر در طبیعت، به جنس مؤنث مکانی امن برای زندگی کردن، برای دوری‌جستن از شکارچی‌ها و غذایی به‌عنوان بیعانه‌ای برای فداکاری و وفادار بودن پیشکش می‌کند تا موافقت جنس مؤنث را به دست بیاورد؛ اما در دوران کنونی، ما می‌توانیم بسیاری از رفتارهای دیگر را شاهد باشیم؛ رفتارهایی که در ظرف همان «غرض» ریخته شده و شکل گرفته‌اند؛ یعنی تلاش جنس مذکر برای اینکه خودش را به‌عنوان شخصی وفادار به جنس ماده عرضه کند و اینکه تنها با او [زندگی را] ادامه خواهد داد.

و درعین حال همواره بقایایی (ژنتیکی) وجود دارد که جنس مذکر را به‌سوی انتشار ژن‌هایش و پایبند نبودن به یک مؤنث، فرامی‌خواند؛ بنابراین ژن‌هایی که جنس مذکر را به خیانت نسبت به شریک مؤنث فرامی‌خوانند به‌صورت ژن‌هایی غیرفعال، تبدیل و دگرگون نمی‌شوند؛ درست مثل وضعیتی که برای دیگر ژن‌ها در این مسیر تکاملی حاصل شده است.

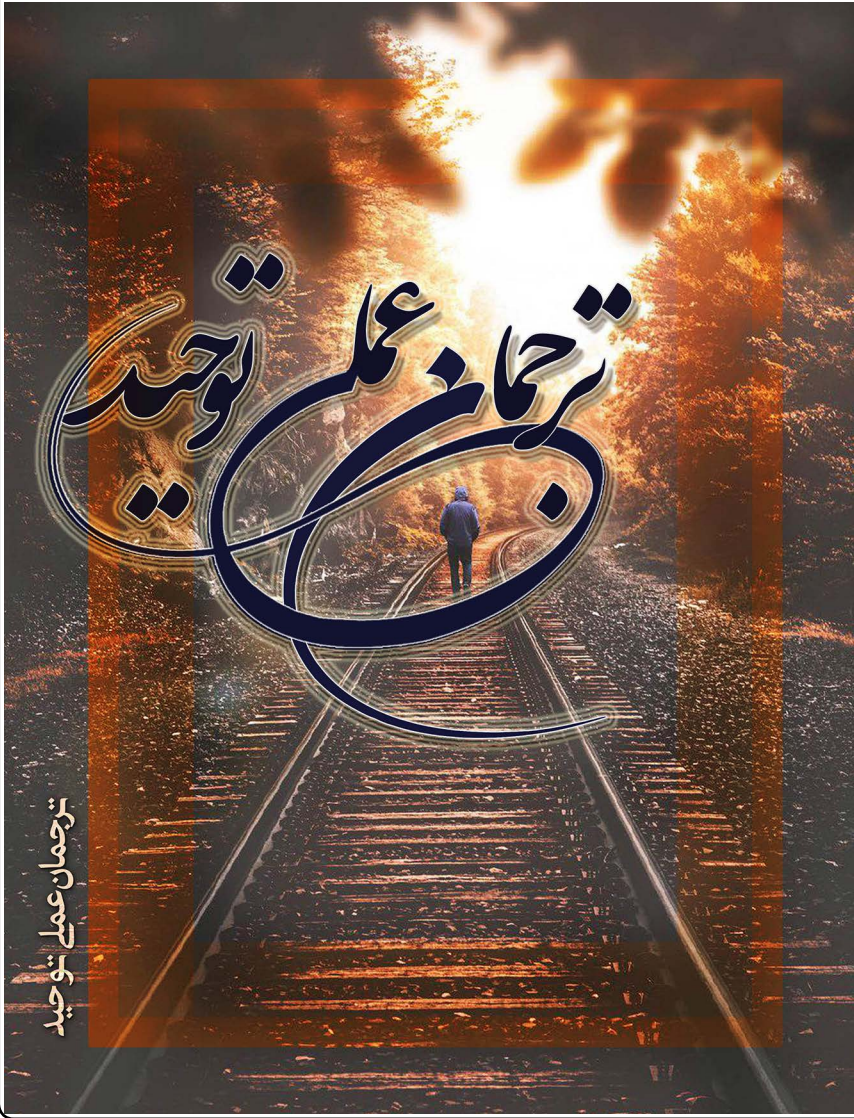
بنابراین پاسخ پرسش ما:

بله، ژن‌های جنس مذکر، او را به ارتباط با بیش از یک مؤنث سوق می‌دهند.

نکته: سخن بالا، پاسخی علمی از- طریق زیست‌شناسی تکاملی و ژن‌ها- به اشکال مطرح شده از سوی ملحدان و خدانا‌باوران به مُجاز بودن «چندهمسری» در اسلام بود؛ و بنده پیش‌تر این مسئله را از دیدگاه اجتماعی بیان کرده‌ام و اینکه راه‌حلی برای [نوعی] مشکل اجتماعی در دوران فرستادهٔ خدا حضرت محمد(ص) بوده است.

شایان ذکر است که پرداختن بنده به این مسئله به این معنا نیست که بنده در دوران کنونی- در راستای چندهمسری تشویق می‌کنم؛ بلکه تنها بیانی علمی و منطقی برای حقانیت اسلام و احکامش است.

رحمت و پالایش- از راه می‌رسد تا آن «ذات» از بین برود، و اگر هلاک شود با «بیته» و برهان هلاک شود؛ اینکه او دارندهٔ وجود حقیقی نبوده است؛ که اگر این چنین می‌بود هلاک نمی‌شد؛ و تا اینکه جان‌های عارف با بیته و برهان- زنده بمانند؛ اینکه وجودش ظنی بوده، و او تنها امتدادی طولی برای وجود حق بوده است، نه اینکه امتدادی در عرض آن بوده باشد. اینکه این وجود، تنها باوجود حق سبحان، موجود شد؛ که اگر افاضه‌ای برای صفت وجود بر آن نمی‌بود قطعاً «عدم» (هیچ) می‌شد.



«من»- و این، با بستن روزنه‌های شنیدن از «من» و اتصال به «من» انجام می‌شود. خداوند سبحان «غیور» (زشک‌مند) است و «غیور» هرگز رضایت نمی‌دهد کسی صفتش را با او شریک باشد؛ و به همین دلیل او سبحان مخلوقاتی را که با صفتی از صفاتش توصیف می‌شوند می‌آزماید تا این اتّصاف، پالایش شود؛ اینکه آیا «آن مخلوق» برای او سبحان بوده است، یا «او» متعلق به «من» توصیف‌شده با صفت او سبحان بوده تا آن صفت را به خودش نسبت دهد؛ گویی خودش صاحب آن صفت بوده و آن صفت، استحقاق و ملک خودش بوده است؛ و هرگز نمی‌پذیرد کسی با خودش در آن صفت به رقابت برخیزد. با چنین امتحانی [ماهیت] بندگی و عبودیت ابلیس بر ملا شد. پس‌ازاینکه صفت عبودیت، او را تا هم‌ردیف‌شدن با ملائکه بالا برد و حتی طاووس آن‌ها هم شد، «نفس امرکننده به بدی‌اش» (امّارة بالسوء) در یک موضع کاری و گشونده به او ضربه‌ای وارد کرد؛ آن هنگام که گمراهش نمود و برایش چنین به تصویر کشید که این صفت، دارایی و استحقاق خودش بوده است. آن هنگام که با مخلوقی غیر از خودش که از نظر عبودیت در درجهٔ بالاتری قرار داشت مورد امتحان قرار گرفت، حقیقت عبودیتش آشکار شد؛ اینکه این بندگی و عبودیت، تنها به خاطر خودش بوده است و نه برای خدای سبحان. به‌این‌ترتیب از باب شناخت دشمن: «من» از نظر جایگاه به ذات الهی می‌رسد و هر دو «ذات» در صفت «وجود داشتن» مشترک هستند و این صفت، عامل مشترکی میان «ذات حق» و «ذات وهم» است؛ به این معنی که «من» در حقیقت آن است و در واقعیت و موجودیت «وجود داشتن» نیست (عدمی است با قابلیت برای وجود داشتن) و برخلاف ذات حق- وجودی حقیقی ندارد. وضعیت این چنین است، ولی او با خو گرفتن و عادت کردن «ذات وهم» (همان «من») به متصف‌شدن با صفت «وجود داشتن» و مشغول‌شدن با نگرستن به وجود داشتنش به‌جای موجود حقیقی، باعث شد دچار چنین توهمی بشود که این صفت، استحقاق خودش بوده و ملکی است خالص که هر طور که می‌خواهد می‌تواند با آن رفتار کند. با ریشه دواندن این احساس در نفس، امتحان الهی-از باب

خداوند متعال می‌فرماید: (خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ... وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ) (اعراف، ۱۹۹ تا ۲۰۲) (عفو پیشه کن و به نیکی فرمان ده و از جاهلان روی گردان و چون از سوی شیطان وسوسه‌ای به تو رسد به خدا پناه جوی که او شنوا و داناست. کسانی که پرهیزکاری می‌کنند چون از شیطان وسوسه‌ای به آن‌ها برسد، خدا را یاد می‌کنند زیرا مردمی صاحب بصیرت‌اند و برادرانشان ایشان را به ضلالت می‌کشند و (هیچ) کوتاهی نمی‌کنند).

خداوند سبحان و متعال، پیامبر (ص) را به روی گردانی از جاهلان و ستیزه نکردن با آن‌ها دستور داده است؛ چراکه آن‌ها در پی حق و حقیقت نیستند؛ بلکه به هنگام مناقشه، نادانی خویش را استمرار می‌بخشند، و شیاطین (یارانشان) آن‌ها را گمراه می‌کنند و گام‌به‌گام به جلو سوق می‌دهند تا آن‌ها را به عمق این رویارویی زیان‌بخش وارد کنند؛ بنابراین نادانی و شیطان دو یار و یاورند که تاریکی آن‌ها را گرد هم می‌آورد. حق تعالی می‌فرماید: (وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ) (و چون از سوی شیطان وسوسه‌ای به تو رسد به خدا پناه جوی که او شنوا و داناست کسانی که پرهیزکاری می‌کنند چون از شیطان وسوسه‌ای به آن‌ها برسد، خدا را یاد می‌کنند زیرا مردمی صاحب بصیرت‌اند).

مؤمن، نور است و از نور؛ و شیطان، تاریکی و از تاریکی است. اگر تاریکی به مؤمن برسد و آینه‌اش را تیره نماید و بصیرتش را تار سازد: (وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ ... إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ به نور خداوند سبحان و متعال پناه می‌برد و او را یاد می‌کند و از ظلمتی که به او رسیده است به نور خدای متعال پناه می‌جوید. آنگاه نور او را فرامی‌گیرد و ظلمتی که به سراغش آمده از او کناره گرفته، بصیرتش به‌سوی وی بازمی‌گردد... فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ... تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ. وارد شدن ما به این زندگی دنیوی، چیزی نیست جز گونه‌ای از گونه‌های ظلمت و شیطان که به ما رسیده است. تقواییشان متذکر می‌شوند و به مبدأ خود یعنی نوری که از آن آمده‌اند بازمی‌گردند: (الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) (رعد، ۲۸) (آنان که ایمان آوردند و دل‌هایشان به یاد خدا آرامش می‌یابد. آگاه باشید که با یاد خدا، دل‌ها آرامش می‌یابد).

ایشان را یاری نماید!

به‌هرحال از ایشان پرسیدم: اگر از شخصی درباره‌ی معنا و مفهوم یک روایت یا چیزی از این قبیل، سؤالی پرسیده شود ولی وی پاسخ قطعی از معصوم در اختیار نداشته باشد، آیا می‌تواند با توجه به برداشتی که خودش از سخنان ائمه‌علیهم السلام به دست می‌آورد، پاسخ سؤال را بدهد یا اینکه باید از پاسخ‌گویی خودداری کند؟

ایشان پاسخ دادند: «این موضوع به روایت بستگی دارد و آنچه متعلق به آن است. آیا این روایت مربوط به اعتقادات است یا جزو روایات تشریعی؟ البته این سؤال دقیق نیست و نمی‌توان پاسخ کاملی به آن داد! دسته‌ای از روایات، روشن هستند و برخی متشابه و گروهی متعارض. آنچه را که معنایش برایتان آشکار نشده، پاسخ قطعی ندهید؛ ولی می‌توانید درک و استنباط خودتان را به کسی که طالب آن است عرضه کنید؛ همچنین می‌توانید سؤال کنید و جوابش را دریابید و سپس آن را برای فردی که خواهانش است، بیان نمایید.»

البته این پاسخ، روایات شریفه‌ای را که مربوط به جنبش مقدس ظهور و مسائل مربوط به آن است، شامل نمی‌شود. احمدالحسن در پاسخ به سؤال درباره‌ی روایات ظهور فرمود: «اگر منظور شما روایات ظهور است، ما چیزی از آن را به‌جز در حد نیاز و ضرورت بیان نمی‌کنیم؛ و آنچه توضیحش را ترک کرده‌ایم، خداوند منظور روایت را به هر کس که بخواهد با توجه به میزان اخلاصش، به او می‌فهماند؛ و یقیناً بیان آن برای همه‌ی مردم تا وقت خودش [مخفی] باقی می‌ماند.»

(به نقل از کتاب در محضر عبد صالح، ج ۱، نوشتهٔ دکتر علاء سالم)

راهی در این بین برگزیند؟ حقیقت آن است که وقتی این سؤالات به ذهنم خطور کرد، جواب آن‌ها را نمی‌دانستم و پاسخی مناسب برایشان نیافتم.



تصمیم گرفتیم از عبد صالح سؤال کنیم. پس از پاسخ ایشان، برایم روشن شد که من نه‌تنها پاسخ را نمی‌دانستم، بلکه حتی در طرح سؤال نیز شایسته عمل نکرده‌ام. درهرحال خدا را شکر! خداوند دل شریف

ترجمانِ عملیِ توحید

بخش دوم، کُشتنِ «من»

قسمت اول

چهبسا این مورد از پیچیده‌ترین موارد در سطح عملی محسوب شود. «زبان» چه بسیار در مورد کشتنِ «من» سخن‌فرسایی می‌کند، ولی مشکل «جوارحی» (عملی) و قبل از آن «جوانحی» (قلبی) این است که: کشتنِ «من» در عمل چگونه به انجام می‌رسد؟ چه ابزارهایی باید به کار گرفته شوند یا چه فرآیندهایی به اجرا درآیند تا با پیروی از آن‌ها این هدف بزرگ تحقق یابد؛ همان هدفی که با محقق‌شدنش، شخص، نیازمندی‌های مرحلهٔ نخست در سیر به‌سوی خداوند سبحان را برآورده می‌کند و استحقاق می‌یابد؛ چراکه کسب استحقاق، مرحلهٔ دوم این مسیر طولانی سخت و طاقت‌فرسا را آغاز می‌کند.

پیش‌تر بیان کردم که در مرحلهٔ نخست -که از جملهٔ مراحل سه‌گانه است- رها شدن از «من» عملی می‌شود؛ و مرحلهٔ خلاص‌شدن از «من» با مرحلهٔ مبارزه با آن و کشتنش آغاز خواهد شد؛ و در ادامه، به‌عنوان کالبدی قرار خواهد گرفت که اسماء خداوند سبحان و اراده‌ها و خواسته‌هایش در آن متجلی می‌شود؛ پس از آن، مرحلهٔ سوم چنین خواهد بود: خلاص و رها شدن از آن به‌طور کامل، تا آنجا که نه صفتی باقی بماند و نه موصوفی، مگر او سبحان؛ و این باقی‌ماندنِ صفت و موصوف تنها- باقی ماندنی برای ادای تکلیف است و بقای حقیقی محسوب نمی‌شود. همراه او سبحان، نه صفتی هست و نه موصوفی؛ و این سخن، همان ترجمانِ عبارت «الله‌اکبر» است؛ عبارتی که مردم، بسیار تکرارش می‌کنند، درحالی‌که نه از عظمت جایگاهش آگاهی دارند و نه از دلالتش. این عبارت، تنزیه او سبحان از هرگونه وصف‌شدن به صفتی را می‌رساند، یا حتی تنزیه از اینکه موصوف بوده باشد. او -جل‌جلاله- صفت و موصوف شد تنها از بابِ نیازمندیِ خلق به‌سوی این «توصیف»، باوجود غنا و بی‌نیازی‌اش از چنین توصیفاتی. جنگ با «من» و کشتنش از ملزومات مرحلهٔ «چشم پوشیدن» است -هرگونه چشم پوشیدنی از



مظهر نور و مظهر ظلمت

مظهر نور و مظهر ظلمت

تفسیر این دو آیه چیست: (إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ * وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ)(اعراف، ۲۰۱ و ۲۰۲) (کسانی که پرهیزکاری می‌کنند چون از شیطان وسوسه‌ای به آن‌ها برسد، خدا را یاد می‌کنند زیرا مردمی صاحب بصیرت‌اند و برادرانشان ایشان را به ضلالت می‌کشند و (هیچ) کوتاهی نمی‌کنند).

پاسخ:

حق تأویل و تفسیر

آیا غیر معصوم حق دارد روایت متشابه را معنی کند؟

این احسانی بزرگ از سوی خداوند محسوب می‌شود که انسان بتواند در دعوت خلق سرگشته به‌سوی خدای بخشنده‌شان، خدایی که لحظه‌ای از آن‌ها غافل نیست هرچند آن‌ها خود در خواب فراموشی عمیقی به سر می‌برند، به حجت‌های پاک الهی اقتدا کند و به راه و روش آن‌ها گام بردارد. قطعاً اگر کسی خواهان چیزی باشد، خود و امکاناتش را برای رسیدن به آن آماده می‌سازد؛ و این چیزی نیست جز معرفت الهی-با شرایط و ابزار آن- که عمل‌کننده به اوامر الهی با اتکا به آن می‌تواند به مضاف انبوه باطل و طرفداران آن برود تا در حد توان خود مردم را نجات دهد؛ و آنچه بعد از آن نیاز دارد بیان حق برای مردم و پاسخ به سؤالات آن‌هاست که (در غیر این صورت) به‌احتمال‌زیاد تا ابد بی‌پاسخ باقی می‌ماندند.

آنچه معمولاً باعث می‌شود بضاعت معرفتی فرد ناچیز بماند سستی در کار و تلاش است؛ که البته اکنون درصدد پرداختن به دلایل آن نیستم و قطعاً علت اصلی‌اش خود انسان است. وی به هنگام مطالعه‌ی روایات شریفه، به پاسخ برخی از سؤالات می‌رسد ولی سخن قطعی معصوم درباره‌ی مفهوم و معنای واقعی آن را در اختیار ندارد؛ آیا در این حالت می‌تواند آنچه را که خودش فهمیده است، به مردم ارائه کند، و پس‌ازآن به گفتن «و الله‌اعلم» (خداوند داناتر است) اکتفا نماید؟ یا از همان ابتدا به این نقل تأسی نماید که «ان نصف العلم قول لا اعلم» (نیمی از علم، گفتن نمی‌دانم است) و «خدا رحمت کند کسی را که قدر خویش بداند و

مناظره‌ای شیرین

از هشام بن حکم با نظام



مناظره‌ای شیرین از هشام بن حکم با نظام

نقل شده است که روزی، نظام به هشام بن حکم گفت: اهل بهشت به‌طور جاوید و برای همیشه در بهشت نخواهند بود؛ چراکه ابدی بودن آن‌ها شبیه بقا و ابدیت خدا می‌شود و محال است که چنین باشد.

هشام جواب داد: فرق است بین ابدیت خداوند و ابدیت بهشتیان؛ چراکه آن‌ها را دیگری به‌طور ابد و جاودان نگه می‌دارد که خداوند است، اما خداوند به ذات خویش ابدیت دارد. باز نظام بر عقیده خود اصرار ورزید و گفت: نه، امکان ندارد که آن‌ها برای همیشه در بهشت بمانند.

هشام گفت: خوب حالا که تا ابد نخواهند ماند، چه خواهند شد؟

نظام پاسخ داد: بی‌هوش می‌شوند.

هشام گفت: مگر تو اعتقاد نداری که در بهشت هرچه بخواهی برایت آماده می‌شود و هر چه آرزو داشته باشی به تو خواهند داد؟

گفت: بله، صحیح است.

هشام گفت: اگر علاقه به بقا پیدا کردند و از خداوند چنین درخواست کردند چه خواهی گفت؟

پاسخ داد: خداوند هرگز به دل آن‌ها نخواهد انداخت که چنین درخواست کنند.

هشام گفت: اگر فرض کنیم یکی از بهشتیان چشمش به میوه‌ای بیفتد که بر شاخه درختی آویزان است، دست دراز کند تا آن میوه را بجیند، شاخه درخت سر فرو آورد، در همین حال چشمش به میوه‌ای بهتر از آن بیفتد، دست دیگر خود را نیز برای چیدن آن دیگری دراز کند و شاخه پایین بیاید، در همان حال که هر دو دست را برای چیدن دو نوع میوه به دو شاخه گرفته است، او را بیهوشی عارض شود، طبق عقیده تو در همین موقع که او بی‌هوش شده، شاخه‌های درخت به‌طرف بالا بروند، در جایی که قبلاً بودند، در این صورت او با دو دست در بهشت به دار آویخته خواهد شد. آیا ممکن است که در بهشت مردم به دار آویخته شوند؟!

گفت: نه، چنین چیزی امکان ندارد و محال است.

هشام گفت: آنچه تو مدعی شدی، محال‌تر از آن است که گروهی از مؤمنین آفریده شوند و با ایمان زندگی کنند و بالاخره وارد بهشت شوند و در آنجا بمیرند. این ادعای تو محال‌تر است، ای نادان!

موسی خسروی، «مناظرات: معاد و عدل»، صص ۲۲۹-۲۲۷، نقل با تلخیص و تصرف.

*ابواسحاق ابراهیم بن سیار بن نظام، بسیار دانا و کنجکاو و دقیق و درست‌گفتار و کم‌خطا بود؛ اما در اصلی که زیر سنجش قرار می‌داد، کم‌ثبات بود و از روی گمان می‌سنجید.

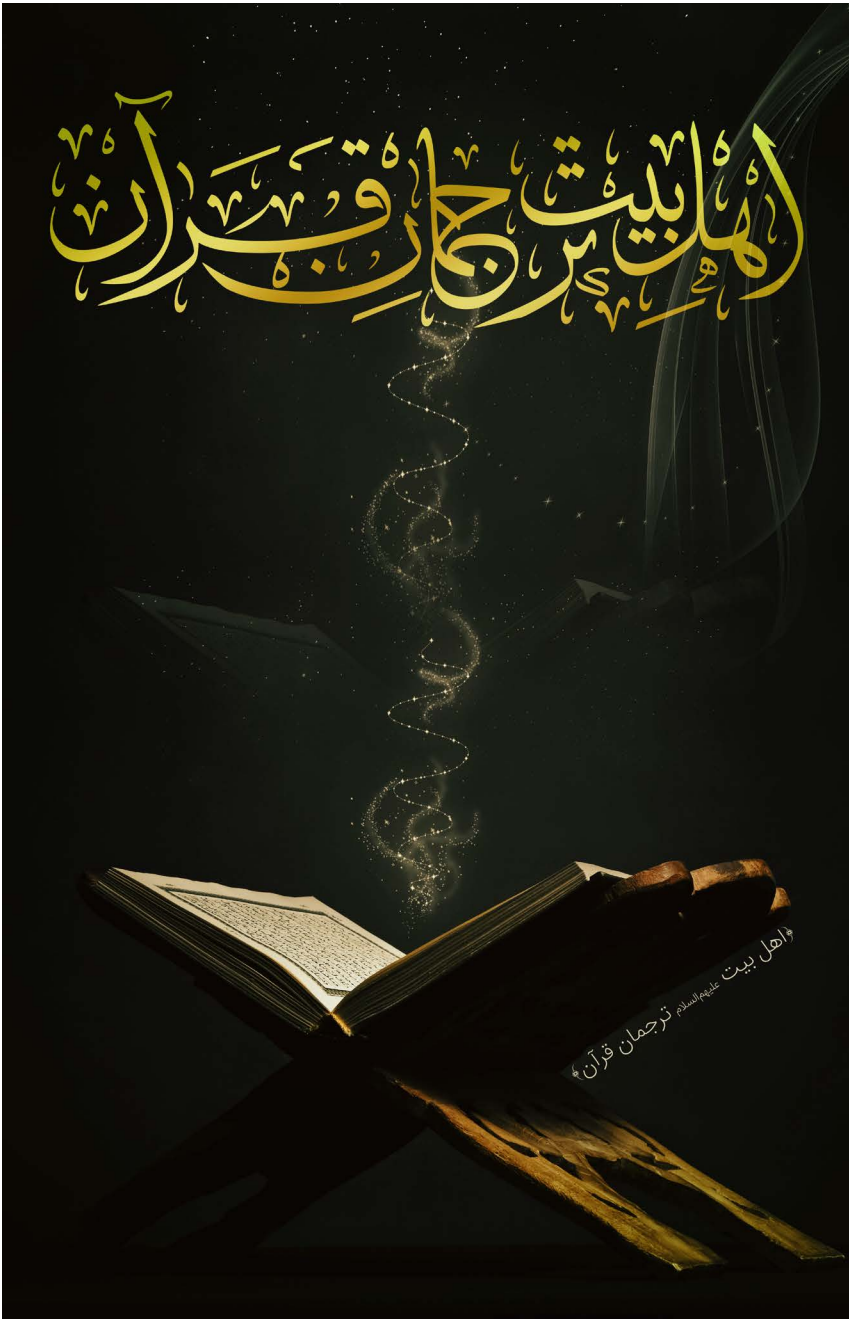
الرُّوحُ قُلُ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي (اسراء، ۸۵) (و درباره روح از تو می‌پرسند. بگو روح از [سَنَخ] فرمان پروردگار من است.)

در پاسخ باید گفت که همین آیه هم نیازمند تفسیر است؛ مثلاً اینکه خداوند در معنای چیستی روح، فرموده، آن امری الهی است؛ چه کسی می‌تواند ادعا کند که به‌تنهایی تمام پاسخ را می‌داند؟

به‌علاوه آنکه برخی از فرازهای قرآنی جزو محکّمات و برخی جزو متشابهات قرآن به‌شمار می‌روند. مطلبی که خدا آن را بیان کرده و فرموده است: مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ (آل عمران، ۷) (برخی از آن، محکّمات است که اساس کتاب است. و بخش دیگر متشابهات است.) و امام صادق (ع) در پاسخ به چیستی محکم و متشابه فرمودند: «المُحْكَمُ ما نَعْمَلُ بِهِ، وَ الْمُتَشَابِهُ ما اشْتَبَهَ عَلَي جَاهِلِهِ» [۳] «محکم، آن آیه‌ای است که به آن عمل می‌کنیم و متشابه، آیه‌ای است که بر کسی که از آن شناخت ندارد مشتبه می‌شود.» وقتی فهم متشابهات کار هرکسی نیست و انسان در فهم آن دچار اشتباه می‌شود، پس برای فهم آن نیازمند مفسر است و بعد از پیامبر برای تفسیر آن آیات، کسی بهتر از عترت نبوی نیست.

کلام آخر

همواره در تاریخ دیده‌ایم مردم برای فهم قرآن به پیامبر اکرم (ص) مراجعه کرده و پرسش‌های قرآنی خود را مطرح می‌کردند. بعد از پیامبر و به سفارش نبی مکرم اسلام، وظیفه مسلمانان برای فهم قرآن، رجوع به اهل‌بیت و عترت پیامبر(ص) است. به‌علاوه آنکه قرآن کریم کتابی آکنده از محکّمات و متشابهات است که فهم متشابهات کاری آسان نیست. برای فهم این قسمت از کلام الهی باید به دیگران مراجعه کرد و چه کسی بهتر از اهل‌بیت علیهم السلام.



پی‌نوشت

[۱] السنن الکبری، نسائی، احمد بن شعیب، ناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت، سال چاپ: ۱۴۱۱ق، ج ۸۱۴۸.

[۲] وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، ناشر: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام، قم، سال چاپ: ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۶۴.

[۳] البرهان فی تفسیر القرآن، بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، ناشر: مؤسسه بعثه، قم، سال چاپ: ۱۳۷۴ ش، ج ۱، ص ۴۶.

اهل بیت علیهم‌السلام، ترجمان قرآن

قرآن کریم، آخرین کتاب الهی است که از طرف خداوند نازل شده و خودش مسئولیت حفاظت آن از هرگونه تحریف را برعهده گرفته است؛ ازاین‌رو می‌فرماید: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (حجر، ۹) (بی‌تردید ما این قرآن را به‌تدریج نازل کرده‌ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود.) اما آیا راهنمایی برای تفسیر و تبیین قرآن نیاز است یا خیر؟ چه کسانی عهده‌دار این مسئولیت هستند؟ آیا جایز است برای فهم قرآن به کسانی جز خداوند رجوع کنیم؟ پاسخ این پرسش‌ها در ادامه آمده است:

الف) قرآن ساده اما نیازمند مفسر

خداوند در قرآن بیان کرده که این کتاب آسمانی را با زبانی ساده نازل کرده است: وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (قمر، ۴۰) (قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کردیم پس آیا پندگیرنده‌ای هست؟) اما این سادگی منافاتی با نیازمندی قرآن به مفسر ندارد؛ چراکه خداوند خودش، به‌عنوان یک وظیفه، تفسیر آیات قرآن را از پیامبر خواسته و فرموده است: وَمَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ (نحل، ۶۴) (ما قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف دارند برای آن‌ها تبیین کنی.) و با فرمود: لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ (آل عمران، ۱۶۴) (یقیناً خدا بر مؤمنان منت نهاد که در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می‌خواند، آن‌ها را پاک می‌کند و کتاب و حکمت به آنان می‌آموزد.)

بنابراین پیامبران، علاوه بر دریافت و ابلاغ کلام خدا، وظیفه تبیین و تفسیر آن را نیز بر عهده دارند. پس پیامبر اکرم (ص) را باید نخستین مفسر قرآن دانست.

ب) مفسران قرآن پس از پیامبر

خداوند درباره پیامبرش فرموده: وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عِلْمُهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ (نجم، ۳-۵) (و از سر هوس سخن نمی‌گوید. سخن او چیزی نیست جز وحی که بر او نازل می‌شود. آن‌کس که قدرت عظیمی دارد او را تعلیم داده است.) طبق این آیات نورانی، تمام سخنان پیامبر جنبه الهی دارد و عمل به آن بر تمام مسلمانان واجب است. از طرفی بنا بر نقل شیعیان و اهل سنت، پیامبر در حدیث تقلین مردم را سفارش کردند که به قرآن و اهل‌بیتش رجوع کنند؛ مثلاً در نقل سنن نسائی آمده است: «كَأَنِّي قَدْ دُعِيْتُ فَأَجَبْتُ، إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابُ اللَّهِ تَعَالَى، وَعِزَّتِي، فَانْظَرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضُ» [۱] «گویا من [به ارتحال از دنیا] دعوت شده و اجابت کرده‌ام. همانا دو چیز گران‌بها در میان شما باقی گذاشتم که یکی بزرگ‌تر از دیگری است: کتاب خداوند متعال و عترتم؛ پس بنگرید که چگونه پس از من با آن‌ها برخورد می‌کنید. به‌درستی که آن‌ها از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض [در بهشت] بر من وارد شوند.»

طبق این حدیث، رجوع به اهل‌بیت علیهم‌السلام برای فهم قرآن کاری بسیار پسندیده و بجاست؛ زیرا از این حدیث می‌فهمیم که بین قرآن و عترت، پیوندی خاص وجود دارد و برای فهم قرآن چه کسانی بهتر از اهل‌بیت علیه‌السلام؟!

در احادیث نیز می‌بینیم که مردم از گروه‌ها و فرقه‌های مختلف، به اهل‌بیت رجوع و پرسش قرآنی خود را مطرح کرده‌اند. مثلاً حسن بن وشاء از محدثان بزرگ می‌گوید: از امام رضا (ع) پرسیدم آیه فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (نحل، ۴۳) (پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر جویا شوید.) به چه معناست؟

امام فرمود: «نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ نَحْنُ الْمُسْتَوْثُونَ» [۲] «ما اهل ذکر هستیم و ما سؤال‌شوندگان هستیم.»

این پرسش و پاسخ بیانگر نیازمندی قرآن به مفسر و دلیلی بر مطلب ماست.

ج) پاسخ به یک پرسش

برای برخی این پرسش ایجاد می‌شود: چرا خدای هستی، در قرآن کریم بارها و بارها به‌گونه‌ای مستقیم، خودش پاسخ سؤالات انسان را داده و او را به افرادی خاص ارجاع نداده است؟ به‌عنوان مثال: وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ

منابع رسمی دعوت مبارک یمانیت موعود، سید احمد الحسن

سایت مؤسسه وارثین ملکوت

VARESIN.ORG

ارتباط با ما

@ZAMANE_ZOHOUR

صفحه رسمی فیس‌بوک سید احمدالحسن

/AHMED.ALHASAN.10313

سایت رسمی فارسی

ALMAHDYOON.CO

سایت هفته‌نامه زمان ظهور

ZAMANEZOHOOR.COM

کانال تلگرام هفته‌نامه زمان ظهور

@ZAMAN_ZOHOUR